

قرآن مبین

(۱)

سوره علق

بسم الله الرحمن الرحيم

این مجموعه نوشتار، شرحی بر قرآن مبین است. چرایی نگارش به این روش و ساختار نیازمند مقدمه‌ای مبسوط است؛ که ان شاء الله در آینده نوشته خواهد شد. مدّت‌های زیادی در تلاش برای فهم کلام خداوند متعال بودم، که منتج به نوشته‌هایی هم گردید، اما وقتی به فضلش به این ساختار رسیدم، همه را یکسره رها کردم؛ امید که عمری باشد و این کار به خاتمه برسد.

شرح بر اساس شأن نزول پیش می‌رود، البته که خود ترتیب نزول اختلافی است، اما تلاش کرده‌ام بر اساس مشهور در ترتیب پیش بروم. پیشنهادم این است که بر همین اساس خوانده شود، چرا که اولاً مطالب زیادی در سور پیشین مطرح شده است، و ثانیاً نظم بهتری ایجاد می‌کند. و ما توفیقی إلا بالله علیه توکلّت و إليه أنیب؛ بسم الله الرحمن الرحيم.

خرداد ۱۴۰۲

ذی‌القعدة ۱۴۴۴ (ميلاد مبارک امام رضا عليه‌السلام)

(زمان شروع به مکتوب کردن دست‌نوشته‌ها)

سوره علق

آیه ۱:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ.

به نام خدای بسیار مهربان. بخوان به نام پروردگارت که آفرید.

اسم:

مقایس: سمو: أصل يدلّ على العلوّ

التحقيق: هو ما كان مرتفعاً فوق شيء آخر محيطاً به، وهذه اللغة كما ترى مأخوذة من الآرامية و السريانية و العبرية، و تعرّبت
بهیئة السماء و الاسم، فالهمزة فی الاسم للوصل زیدت على المادة، المأخوذ منها بعد حذف الياء منها، ((شما))، فأصل كلمة
الاسم هو شما، لا الاسم و لا السمو.

دو ریشه برای اسم گفته شده است؛ سمة به معنای علامت و نشانه؛ و سمو به معنای رفعت و علو. مرحوم مصطفوی
ریشه‌ی دیگری برای اسم قائل است: شما که از آرامی، سریانی و عبری گرفته شده و معرّب شده است. به معنای علو
همراه با احاطه.

استعمال عرفی که لغت هم آن را تأیید می‌کند نشانه و علامت است، یعنی نشانه‌ی مسمی است، و غیر آن، ولی مندرک
در آن.

الله:

مفردات: عبد و قيل هو من أله أى تحيّر.

التحقيق: بمعنى العبادة، و الفرق بين المادّتين أنّ العبادة قد أخذ فيها قيد الخضوع و الإله أخذ فيه قيد التحيّر. و ظهر ايضاً أنّ كلمة الله أصلها من أله يألّه، بقرينة اللّغة العبريّة و لعدم الحاجة فيها الى التكلّف و لكون كلمة اله شائعة استعمالها فى هذا المعنى ثمّ دخلت عليها الألف و اللّام ثمّ صارت علماً بالغلبة، و بكثرة الاستعمال فيه تعالى فقل لا إله إلاّ الله. فالإله بمعنى العبادة و التحيّر، غلب استعماله فى ما يعبد و يتوجّه اليه و يخضع لديه.

دو ریشه برای الله ذکر شده است، برخی ریشه را أله به کسر لام گرفته‌اند، و معنا کرده‌اند معبود؛ برخی دیگر ریشه را أله به فتح لام گرفته‌اند، و معنا کرده‌اند تحيّر. الله نیز بنا بر تحقيق از همين أله اخذ شده است نه از وله؛ سپس الف و لام بر سر اله آمده، و علم بالغلبه در خداوند متعال شده است.

جامع معنا معبودی است که انسان را به تحيّر و می‌دارد، چرا که عقول از شناخت او عاجز و متحيّرند.

رحم:

مقاييس: يدلّ على الرّقة و العطف و الرّأفة.

الإشتقاق: رحمان فعلاّن من الرحمة، و رحيم فعيل منها.

التحقيق: ... الفرق بين الصيغة الرحمن و الرحيم هو اختلاف وزنهما و ما يختصّ بكلّ من الهيئتين، فإنّ الفعيل يدلّ على اللزوم و يبنى للدلالة على الثبوت، كالحميد و العزيز و وفعلاّن يدلّ على ملئ و حرارة و وفور مادياً و معنوياً.

هر دو به یک معنا که همان رأفت، عطوفت، رقت و مهربانی است می‌باشد. تفاوت صیغ در شرح توضیح داده خواهد شد.

إقرأ:

گویا شدن، معانی نازل بر قلب را بیان کردن
باسم متعلق به إقرأ می باشد. معادل معنایی بسم الله است؛ الى الله، لله و مع الله.

رب:

مقایس: إصلاح الشئ و القيام عليه.
مفردات: إنشاء الشئ حالاً فحالاً إلى حد التمام.
التحقيق: سوق الشئ إلى جهة الكمال و رفع النواقص بالتخلية و التحلية، و هذه الحقيقة الأصلية يعبر عنها في مورد
بالإصلاح، و في مورد آخر بالإنعاء و في الآخر بالمدير. و أما الملكية و المصاحبة و السيادة و ... من لوازم الأصل و من آثاره.

اصلاح دائمی شئ (مقایس)، راهبری شئ در همه حالات تا رساندن به حد کمال (مفردات)، راهبری و رساندن شئ
یا موجود تا سر حد کمال با رفع نواقص، و ایجاد کمالات مختص آن.

۵ آیهی ابتدایی سورهی علق به اتفاق مفسرین، اولین آیاتی است که بر پیامبر در غار حراء نازل شده است. این آیات در
حدود ۴۰ سالگی پیامبر، پس از چندین سال کناره گیری و خلوت نازل شد.

آیهی اول (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) را معمولاً در سورهی حمد شرح می کنند، اما به نظر می رسد شرح این آیه در این جا
اولی باشد؛ چرا که درک معنای آن به فحوای سور کمک خواهد کرد، به علاوه مبنای این نوشتار، شرح بر اساس ترتیب
نزول است؛ بنابراین در ابتدا بر خلاف مشهور بسم الله را بیان کرده و بعد به آیات سوره می پردازیم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم الله مطابق قواعد نحوی نیاز به متعلق دارد، در این متعلق احتمالات مختلفی داده شده است. بهترین احتمال ابتدا به معنای آغاز کردن است؛ که مطابق روایت مشهور پیامبر اکرم نیز می باشد: کل امر ذي بال لم يذكر فيه بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ فهو أوتر.

برخی از مفسرین قائل به تفاوت متعلق باء در سور مختلف هستند، به این معنا که با استفاده از مفهوم سور می توان متعلق را پیدا کرد.

به نظر حقیر این آیه معنای جامعی دارد که إلی الله، لله و مع الله است. انسان در هر امری به سوی او، برای او و در نتیجه همراه با اوست. همان معنای هو معکم اینما کنتم است که از سوی انسان باور و درک می شود. معنای ذکر شده جامع متعلقات گفته شده می باشد.

بسم الله در قرآن کریم بیش از هر آیه دیگری تکرار شده است، و افتتاح همه ی سور غیر از سوره ی توبه با این آیه است، در عین حال اولین آیه ای است که بر پیامبر نازل شده است؛ بنابراین معنایی جامع و فراگیر دارد، هم بیان مقصد است و هم بیان راه؛ و در عین حال خداوند متعال را هم توصیف می کند. می توان گفت خلاصه ی قرآن کریم است.

تا این جا معنای آیه چنین شد: به نام خدایی که معبود والای من است. از عظمت و اوجش در عجز و حیرتم. به نام او، برای او و همراه با او.

سپس دو صفت برای خداوند بیان می شود: رحمان و رحیم.

ریشه ی هر دو رحم است، و معنای هر دو یکی است؛ تفاوت صیغ، لحاظ معنایی متفاوتی را ایجاد کرده است. رحمان صیغه ی مبالغه بر وزن فعلاّن است، که دلالت بر کثرت و وفور دارد. رحیم صفت مشبّه بر وزن فعیل است، که دلالت

بر ثبوت و بقاء دارد. به جهت این تفاوت، مشهور است که رحمان دلالت بر رحمت کثیر بر مؤمن و کافر و همه‌ی هستی دارد، و رحیم رحمت خاصه بر مؤمنین است.

بعضی از آیات را نقل کنیم؛

رحمن:

سوره طه آیه ۵: الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى

سوره مریم آیه ۷۵: قُلْ مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَنُ مَدًّا

سوره اسراء آیه ۱۱۰: قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى وَلَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتْ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا

رحیم:

سوره احزاب آیه ۴۳: هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا.

سوره توبه آیه ۱۱۷: لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِن بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٍ مِّنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَءُوفٌ رَحِيمٌ.

این آیات و مشابه آنها تأییدی بر قائلین به تفاوت عام و خاص بودن رحمت است. به نظر حقیر چنین می‌آید که این قول تخصیص زدن معنای رحمت در رحمان و رحیم است؛ در حالی که آیات مخالف این قول هم در قرآن هست، مانند:

سوره بقره آیه ۱۴۳: وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَى عَقْبَيْهِ وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ إِيْمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَّءُوفٌ رَحِيمٌ.

آنچه دقیق‌تر و در عین حال جامع است، این است که رحمت خداوند متعال دو خصوصیت اساسی دارد: اول فراگیر و کثیر است، یعنی برای همه است و همه‌ی لحظه‌های زندگیشان را در بر می‌گیرد؛ و دوم باقی است یعنی هیچ‌گاه قطع نمی‌شود. تفاوت صبیغ و آمدن دوبار در یک آیه، به این خاطر است که دو ویژگی در رحمت الهی پررنگ شود. روشن است وقتی انسانی باورش الهی شد، و با خداوند متعال رابطه‌ی واقعی پیدا کرد، درکش از مهربانی و رحمت او عمیق‌تر است، اما این یک مصداق برای رحمت است، نه این‌که رحیم مختصّ به مؤمنین باشد. ما با این کار معنای عام رحمت را به یک مورد تخصیص زده‌ایم.

مطلب دیگر این‌که آمدن دو بار رحمت در آیه لطافتی شیرین دارد؛ وقتی رحمت الهی دائمی و فراگیر بود، غضب در پیش نیست، یعنی انسان در کنف رحمت الهی است، به عبارت دیگر مواجهه‌ی انسان با رحمت خداوند است. در جوشن کبیر فراز ۱۹ آمده است: یا من وسعت کلّ شیء رحمته، یا من سبقت رحمته غضبه. یا در دعای ماه رجب آمده است: یا من أرجوه لکلّ خیر، و آمن سخطه عند کلّ شرّ... (همه‌ی این دعا بیان رحمت الهی است) وقتی در پرتکرارترین آیه‌ی قرآن دوبار یک صفت با یک معنی از میان این همه اسماء و اوصاف الهی بیان می‌شود، به روشنی بیان می‌کند که خداوند مهربان، دارای عطوفت و شفقت است، آن هم نه آن‌چه از مهربانی در اذهان ما است، بلکه هر چه دیده‌ایم و شنیده‌ایم قطره‌ای از یم محبّت او هم نیست، خب تکلیف انسان یک‌سره معلوم می‌شود. این آیه آن قدر مهمّ است که راه سیر انسان را کامل مشخص می‌کند، و مسیر تربیت خداوند را هم نسبت به انسان بیان می‌نماید.

معنای آیه را کامل‌تر کنیم:

به نام خدا که همه‌ی هستی‌ام برای او، و با اوست؛ معبود والایی که از عظمتش حیرانم، مهربانی و شفقتش همه‌ی موجودات را فراگرفته است. چنان‌که هیچ موجودی لحظه‌ای از کنف محبّت او خارج نمی‌شود. پس من با خدایی که مظهر مهربانی، شفقت و رأفت است مواجهم، حال من مقابله‌ی خضوع و خاکساری است.

مطلب دیگر این که گفته شد بایسم الله، و نه بالله؛ اسم آورده شد. عرض شد که اسم مندرک در مسمی است، و بدون آن پوچ و بی معنا است، شما نمی‌توانید اسم اشیاء را مانند درخت، بدون معنا لحاظ کنید، آن چنان در هم تنیده و یک‌پارچه‌اند که به محض شنیده شدن اسم، معنایش همراهش می‌آید. در مورد خداوند متعال ما یک ابهام و گنگی ابتدایی داریم، چرا که او با هر موجودی که تاکنون مشاهده یا درک کرده‌ایم متفاوت است. می‌دانیم هست اما غیر از این درک کلی هستی گویا هیچ نمی‌دانیم. مواجهه‌ی ابتدایی انسان با خداوند بسیار عجیب و همراه با تحیر است. در این حال است که ما با اسم او آغاز می‌کنیم، اسمش که همان الله است. گویا این‌جا درک نمی‌کنیم که اسم و مسمی مندرک در هم هستند. می‌خواهیم از یک‌جا شروع کنیم، از این‌جا اسماء الهی آغاز شده و انسان با آن آشنا می‌شود؛ دو اسم در همین آیه بیان می‌شود، و به تدریج در قرآن کریم اسامی دیگری از خداوند متعال معرفی می‌شود. به تدریج انسان از حال ابهام خارج می‌شود. از این‌پس راه را با معرفت یا محبت می‌تواند سیر کند. اما در ابتدا باید از جایی آغاز کند.

در آیه‌ی اول سوره هم اسم رب آمده است، این باز مؤیدی است بر این‌که انسان در ابتدای امر گویا با خداوند انس ندارد، و غریب است. وقتی این راه طی شد و انس حاصل آمد کمال التوحید نفی الصفات عنه صدق پیدا می‌کند. به این روایت توجه بفرمایید:

التوحید، جلد ۱، صفحه ۱۴۲: عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: اسْمُ اللَّهِ غَيْرُ اللَّهِ وَ كُلُّ شَيْءٍ وَقَعَ عَلَيْهِ اسْمٌ شَيْءٌ فَهُوَ مَخْلُوقٌ مَا خَلَا اللَّهُ فَأَمَّا مَا عَبَّرَتْ الْأَلْسُنُ عَنْهُ أَوْ عَمِلَتْ الْأَيْدِي فِيهِ فَهُوَ مَخْلُوقٌ وَ اللَّهُ غَايَةُ مَنْ غَايَاهُ وَ الْمَعْيَا غَيْرُ الْغَايَةِ وَ الْغَايَةُ مَوْصُوفَةٌ وَ كُلُّ مَوْصُوفٍ مَصْنُوعٌ وَ صَانِعُ الْأَشْيَاءِ غَيْرُ مَوْصُوفٍ بِحَدِّ مَسْمَى لَمْ يَتَكُونْ فَتَعْرِفَ كَيْنُونَتَهُ بِصَنْعِ غَيْرِهِ وَ لَمْ يَتَنَاهَ إِلَى غَايَةٍ إِلَّا كَانَتْ غَيْرُهُ لَا يَذِلُّ مَنْ فَهِمَ هَذَا الْحُكْمَ أَبَدًا وَ هُوَ التَّوْحِيدُ الْخَالِصُ فَاعْتَقِدُوهُ وَ صَدِّقُوهُ وَ تَفَهَّمُوهُ بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يَعْرِفُ اللَّهَ بِحِجَابٍ أَوْ بِصُورَةٍ أَوْ بِمِثَالٍ فَهُوَ مُشْرِكٌ لِأَنَّ الْحِجَابَ وَ الْمِثَالَ وَ الصُّورَةَ غَيْرُهُ وَ إِنَّمَا هُوَ وَاحِدٌ مُوَحَّدٌ فَكَيْفَ يُوَحَّدُ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ عَرَفَهُ بِغَيْرِهِ إِنَّمَا عَرَفَ اللَّهَ مَنْ عَرَفَهُ بِاللَّهِ فَمَنْ لَمْ يَعْرِفْهُ بِهِ فَلَيْسَ يَعْرِفْهُ إِنَّمَا يَعْرِفُ غَيْرَهُ وَ اللَّهُ خَالِقُ الْأَشْيَاءِ لَا مِنْ شَيْءٍ يُسَمَّى بِأَسْمَائِهِ فَهُوَ غَيْرُ أَسْمَائِهِ وَ الْأَسْمَاءُ غَيْرُهُ وَ الْمَوْصُوفُ غَيْرُ الْوَاصِفِ فَمَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يُؤْمِنُ بِمَا لَا يَعْرِفُ فَهُوَ ضَالٌّ عَنِ الْمَعْرِفَةِ لَا يُدْرِكُ مَخْلُوقٌ شَيْئًا إِلَّا بِاللَّهِ وَ لَا تُدْرِكُ مَعْرِفَةُ اللَّهِ إِلَّا بِاللَّهِ وَ اللَّهُ خَلُوعٌ مِنْ خَلْقِهِ وَ خَلَقَهُ خَلُوعٌ مِنْهُ إِذَا أَرَادَ اللَّهُ شَيْئًا كَانَ كَمَا أَرَادَ بِأَمْرِهِ مِنْ غَيْرِ نُطْقٍ لَا مَلْجَأَ لِعِبَادِهِ مِمَّا قَضَى وَ لَا حُجَّةَ لَهُمْ فِيمَا ارْتَضَى لَمْ يَقْدِرُوا عَلَى عَمَلٍ وَ لَا

مُعَالَجَةِ مِمَّا أَحْدَثَ فِي أُبْدَانِهِمُ الْمُخْلُوقَةِ إِلَّا بِرَبِّهِمْ فَمَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يَتَّقَى عَلَى عَمَلٍ لَمْ يُرِدْهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَدْ زَعَمَ أَنَّ إِرَادَتَهُ تَغْلِبُ إِرَادَةَ
اللَّهِ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ.

فرازهایی بسیار فوق العاده‌ای دارد، نقل کردیم تا این فراز اسمُ اللَّهِ غَيْرُ اللَّهِ را مورد استناد قرار دهیم. خود الله هم اسم
است، و در نتیجه مخلوق است. وقتی انسان با او آشنا شد، و معرفت پیدا کرد از اسماء جدا خواهد شد. دَقَّت در این
روایت به درک معنای بسم الله کمک شایانی خواهد کرد.

در خصوص مطلب فوق در لسان عرفا مطالب بسیاری هست که این نوشتار را مجال آن نمی‌باشد.

اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ

گویا پیامبر ۴۰ سال ساکت بودند، و با نزول وحی اجازه‌ی سخن گفتن پیدا کردند، آنچه بر قلبشان نازل می‌شد را از این پس بیان می‌کنند، به عبارت دیگر به آن گویا شدند.

در حقیقتِ وحی بحث‌های بسیاری شده است، بعید نیست که معارف، یا به عبارت دقیق‌تر، معانی بر قلب مبارکشان نازل می‌شده است، و نفس حضرت آن معانی که روح الفاظ است را در قالب لفظ می‌ریخته‌اند، و به زبان می‌آوردند. (دَقَّتْ بفرماید)

از این مطلب می‌توان استفاده‌ی لطیفی کرد: انسان هم وقتی می‌تواند قرآن بخواند که همین حال را در مراتب پایین‌تر پیدا کند؛ وقتی الفاظ را می‌خواند خود را در مجرا و محلّ نزول معنا بیابد، و دوباره عبارات را بخواند. اگر چنین نباشد فقط روخوانی قرآن است، و قرآن نمی‌خواند. چگونه می‌تواند هدی للنّاس باشد، هدایت‌گری قرآن، هدایت با وعظ و خطابه نیست، بلکه در بطن و حقیقت هادی انسان است، و در عین حال برای همه‌ی مردم هادی است. هرکس مدّتی در این مسیر تلاش کند، مسیر فهم حقیقی را تجربه خواهد کرد، و باعث می‌شود از مصداق آیه‌ی لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ خارج گردد. حجاب از رخ قرآن فرو خواهد افتاد، و انس حاصل می‌شود. اگر چنین نباشد انسان باید سال‌ها سیر و سلوک کند، تا پاک گردد، دیگر کی قرآن بخواند!

(مطلبی که عرض شد به نظر حقیر برهانی و مؤید به تجربه‌های مکرر است، توضیح بیشتر مفسده‌هایی به همراه دارد، برای همین به همین حدّ کفایت شد، و به تدریج جلوه‌های دیگری از آن بیان خواهد شد.)

گفته شد بِاسْمِ رَبِّكَ، معنای این آیه، شبیه معنای بسم الله است. با این تفاوت که متعلّق جار و مجرور که إقرا است، در کلام آمده است. معنای هر دو عبارت چنان که عرض شد این است: هر کار و فعلی من جمله قرائت باید إلی الله، الله و مع الله باشد.

اولین صفتی که برای خداوند بیان می‌شود ربّ است؛ صفت دوم خالقیت است. قرآن ربّ را خالق معرفی می‌نماید. خالق انسان ربّ او نیز هست. انسان در تمامی ساحت‌های زندگیش تحت ربوبیت الهی است. در معنای لغوی عرض شد که ربوبیت راهبری هر موجود در همه‌ی حالات تا رساندن به سر حدّ کمال با رفع نواقص، و ایجاد کمالات مختصّ آن است. خداوند متعال انسان، و همه‌ی موجودات را خلق کرد، و رها نکرد، و تا نهایت کمالشات راهبری می‌کند.

آیه ۲:

خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ.

انسان را از خونی بسته شده آفرید.

علق:

التحقیق: هو تعلق بشیء بحیث لا یكون للمتعلق یقوم فی نفسه، كتعلق العلق بالحلق، فإنَّ العلق بذاته یقتضی تعلقاً و تمسكاً بشیء حتّی یتقوم و یطمئن.

ریشه‌ی علق تعلق داشتن به صورتی یا وجهی است، که بدون متعلق قوام نداشته باشد.

در آیه حالتی بین نطفه و مضغه است؛ نه نطفه است که خون بسته شده باشد، و نه مضغه که بالفعل نطفه باشد. بلکه حالی معلق بین این دو است؛ اولین مرتبه‌ی تکون انسان است، ابتدای خروج از جماد (نطفه) که هنوز به فعلیت مضغه نرسیده است.

آیه‌ی دوم تحقق هر دو صفت ربوبیت و خالقیت است. انسان را از خون به ظاهر جامدی آفرید، سپس طوراً بعد طور تحت ربوبیتش سیر داد تا انسانی کامل شد. سیر انسان از علقه تا کامل شدن، از عجائب هستی است؛ خداوند متعال آن را به عنوان یکی از مظاهر ربوبیت در آیات ابتدایی نازل شده بیان می‌فرماید.

آیه ۳:

اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ.

بخوان که پروردگار تو گرامی‌ترین است.

کرم:

مصباح: نفس و عزّ

مقایس: شرف فی الشیء نفسه أو شرف فی الخلق من الأخلاق.

التحقیق: یقابل الهوان، و الذلّة هو هوان بالأذلال من هو أعلى منه بخلاف الهوان، فیهتبر فی العزّة مفهوم الإستعلاء و التفوّق بخلاف الإکرام.

معنای مصباح دقیق و زیبا است، نفیس و عزیز.

صفت سومی که برای خداوند در این آیات بیان می‌شود اکرم است. اوج کرامت بخشش بدون استحقاق و انتظار است. به بیان مولانا: من نکردم خلق تا سودی کنم، بلکه تا بر بندگان جودی کنم؛ بدون استحقاق و انتظار بخشیدن کار خداوند است، اگر اندکی در خود نظر کنیم خواهیم دید که این صفت در ما اصلاً نیست. در هر بخششی حتماً انتظاری داریم، و معمولاً از ابتدا بدون دلیلی در طرف مقابل، این کار را انجام نمی‌دهیم. پس از مدت‌ها تمرین و تمرین تازه متوجّه می‌شویم که برای تشفّی خاطر خود می‌بخشیم!

ترتّب صفات مذکوره در این سه آیه قابل تأمل است: ابتدا ربوبیت، سپس خالقیت و در انتها کرامت. انسان اگر با خدای حقیقی که دارای این اسماء و صفات عالی است مواجه شود، مسیر رشدش بسیار متفاوت خواهد بود.

آیات ۴ و ۵:

الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ، عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ.

همان که با قلم آموزش داد. به آدمی آنچه نمی دانست را آموخت.

روشن است انسانی که از مادر متولد می شود هیچ نمی داند، و هیچ بلد نیست. نوزاد انسان در این نابلدی شاهکاری بین موجودات است. واقعاً هیچ کاری بلد نیست! باید بیاموزد و رشد کند تا بتواند کارهای ابتدایی برای حیاتش را مستقل انجام دهد؛ و دوباره بیاموزد و معرفت کسب کند تا امکان رشدش فراهم شود. چه کسی متکفل آموزش او است؟ در ظاهر همه، و در باطن خداوند متعال. عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ. این علم از طریق اسباب در عالم جاری است، از مهم ترین اسباب علم قلم و کتابت است. باء در بالقلم سببیت است. به سبب قلم، علم در میان انسان ها رواج پیدا می کند.

فرضیه‌ی امّی بودن پیامبر اکرم

مطلبی فرعی که شایسته است ذیل آیات سوره‌ی علق بیان شود، بررسی امّی بودن پیامبر اکرم است، که در این مجال بالاخص به آن اشاره می‌کنیم.

مشهور بین شیعه و اهل سنت امّی بودن پیامبر، به معنای بی‌سوادی ایشان است. از این آیات برای تأیید مراد خود استفاده می‌کنند، به جهت اقرار با اسم ربّک. روایت مشهوری از عایشه منقول است که این فهم عمومی درباره‌ی امّی بودن را دچار خدشه می‌کند.

در ابتدای روایت وقتی حضرت جبرائیل بر پیامبر وارد می‌شود، می‌گوید: إقرأ، حضرت می‌فرماید: ما أنا بقارئ؟ جبرائیل حضرت را می‌فشارد (در آغوش می‌گیرد)، دوباره می‌گوید: بخوان، باز هم حضرت نمی‌تواند؛ برای بار سوم حضرت آیات را قرائت می‌کند. عبارت ما أنا بقارئ موهم این است که حضرت سواد نداشته‌اند. در حالی که جبرائیل از حضرت خواسته است آیات را تکرار کنند، تکرار گفتار جبرائیل که سواد لازم ندارد! آیات مکتوب نبوده است که پیامبر بخواهد از رو بخواند! بنابراین تکرار جبرائیل معنای دیگری دارد و ربطی به بی‌سوادی ندارد. اندکی دقت روشن می‌نماید که ثقالت وحی مانع از خواندن پیامبر شده است، جبرائیل پیامبر را در آغوش می‌کشد تا این ثقالت برداشته شود، نه این که سواددار شود. این از تأیید اول.

تأیید و قرینه‌ی دوم رواج سواد در شبه جزیره‌ی عربستان است، در آن دوران اکثر مردم سواد داشته‌اند، و بسیاری ادیب و شاعر بودند، فارغ از محتوای اشعار، قوالب شعری بسیار فاخر بوده است. چگونه حضرت در آن دوران سواد نداشته‌اند؟!

قرینه‌ی سوم تجارت چند ساله‌ی پیامبر برای حضرت خدیجه است. ایشان مسئول امور تجاری حضرت خدیجه بوده‌اند، سواد از لوازم تجارت است. چگونه حضرت بی‌سواد بوده‌اند؟!

حقیر بر این عقیده‌ام که مهم‌ترین دلیل این باور، تکیه بر اعجاز قرآن است، به این معنا که خود پیامبر قائل قرآن نیستند. این باور بسیار عجیب است، آخر کدام سواد می‌تواند قرآن بیاورد؟ این همه اعجاز در صنایع و معنا کار سواد نیست، تحدی قرآن به همه‌ی انسان‌ها خود مؤیدی بر این است که سواد نمی‌تواند به قرآن آوردن ربطی داشته باشد. تأیید دیگر این که پیامبر قرآن را هیچ‌گاه از دست‌نوشته‌ای نخواندند، همواره در زمان نزول وحی برای مردم تلاوت می‌کردند؛ قریحه‌ی شاعرانه نیازی به نگارش ندارد تا سواد بخواند!

قائلین به بی‌سوادی پیامبر به دو آیه‌ای که در قرآن هست نیز استناد می‌کنند.

۱. سوره اعراف آیه ۱۵۷ و ۱۵۸: الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَاَلَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ، قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ.

امی را درس نخوانده معنا می‌کنند. در حالی که دو احتمال دیگر نیز در امی وجود دارد: اول مراد امّ القرى باشد، که به جهت اهل مکه بودن پیامبر اطلاق می‌شده است. مکه امّ القرى است. امّ القرى در لسان قرآن استعمال هم شده است:

سوره انعام آیه ۹۲: وَ هَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ مُصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَهُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ.

روایتی در ذیل این کریمه سوره‌ی اعراف نقل شده است، که به صراحت تمام بی‌سوادی بودن را نفی، و امّ القرى را تأیید می‌کند.

عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصُّوفِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ الْبَاقِرَ (عليه السلام) فَقُلْتُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ لِمَ سَمِيَ النَّبِيُّ (صلى الله عليه وآله) الْأُمِّيَّ؟ فَقَالَ: مَا يَقُولُ النَّاسُ؟ قُلْتُ: يَزْعُمُونَ أَنَّهُ إِنَّمَا سَمِيَ الْأُمِّيَّ لِأَنَّهُ لَمْ يُحْسِنْ أَنْ يَكْتُبَ. فَقَالَ (عليه السلام): كَذَبُوا عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ، أَنِّي ذَلِكَ وَاللَّهِ يَقُولُ فِي مُحْكَمِ كِتَابِهِ هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمُ

آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ؛ فَكَيْفَ كَانَ يُعَلِّمُهُمْ مَا لَا يُحْسِنُ؟ وَ اللَّهُ لَقَدْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) يَقْرَأُ وَ يَكْتُبُ بِاثْنَتَيْنِ وَ سَبْعِينَ أَوْ قَالَ: بِثَلَاثَةٍ وَ سَبْعِينَ لِسَانًا وَ إِنَّمَا سَمِيَ الْأُمِّيَّ لِأَنَّهُ كَانَ مِنْ أَهْلِ مَكَّةَ وَ مَكَّةُ مِنْ أُمَّهَاتِ الْقُرَى وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ لِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَ مَنْ حَوْلَهَا. (تفسير اهل البيت عليهم السلام ج ٥، ص ٣٤٤ .)

دومین احتمال معنای اصلی اُمی است. معنا در التحقیق چنین است:

من ليس له من الفضل و العلم و التربية و النظر إلا بمقدار ما يؤخذ بالطبيعة من الأم.

در مورد پیامبر وقتی استعمال شده است یعنی علوم و معارف ایشان از غیر به دست نیامده است، بلکه ایشان تحت تربیت انحصاری خداوند متعال می باشد. (دَقَّتْ بفرمایید) بنابراین مکتب نرفته و درس نخوانده اخص از اُمی در لغت است. احتمال دوم به نظر بنده اولی از احتمال امّ القرى می باشد.

٢. سوره عنکبوت، آیه ٤٨: «وَمَا كُنْتُمْ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكُمْ إِذَا لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ

می گویند چون پیامبر قبل از نزول وحی اهل خواندن و نوشتن نبودند، پس سواد نداشتند!

این کریمه خیلی روشن بیان می کند که پیامبر قبل از وحی سابقه ی خواندن و نوشتن در میان مردم نداشتند، دلیل آن را به وضوح بیان می کند: إِذَا لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ. مبدا که اهل باطل تشکیک کنند. شایعه نکنند که قرآن را خودش ساخته است، یا از میان کتب قدما جمع آوری کرده است. سابقه نداشتن با بی سواد بودن متفاوت است. دلیل ایشان اخص از مدّعا است.

مرحوم علامه نیز همین احتمال را ترجیح می دهند، دَقَّتْ بفرمایید:

و ظاهر التعبير في قوله: «وَمَا كُنْتُمْ تَتْلُوا» إلخ، نفي العادة أي لم يكن من عادتك أن تتلو و تخط كما يدل عليه قوله في موضع آخر: «فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِنْ قَبْلِهِ»: يونس: ١٦.

و قيل المراد به نفي القدرة أي ما كنت تقدر أن تتلو و تخط من قبله و الوجه الأول أنسب بالنسبة إلى سياق الحجة و قد أقامها لتثبيت حقية القرآن و نزوله من عنده.

در نتیجه اطلاق درس نخوانده به حضرت با این استدلال‌های مذکور نمی‌تواند درست باشد. آنچه می‌توان گفت فقط این است که ایشان سابقه‌ی خواندن و نوشتن در میان مردم قبل از نزول وحی نداشتند. دقت کنیم که بی‌سوادى فضیلت نیست، که در پی اثبات آن برای پیامبر اکرم باشیم، به علاوه که باعث شده است معنای دقیق و زیبایی اُمّی را که وصف مبارکی برای ایشان است با یک معنای سخیف بیان کنیم.

روایت مذکور در ابتدای بحث را به صورت کامل نقل می‌کنم، این روایت مطالب بسیار زیبایی نیز دارد، به خصوص به زیبایی رابطه‌ی پیامبر با حضرت خدیجه را بیان می‌کند.

عن عائشة أم المؤمنين رضي الله عنها قالت أول ما بُدئ به رسول الله صلى الله عليه وسلم من الوحي الرؤيا الصادقة في النوم؛ فكان لا يرى رؤيا إلا جاءت مثل فلق الصبح، فكان يأتي حراءً فيتحنث فيه "وهو التعبد الليالي ذوات العدد" ويتزود لذلك، ثم يرجع إلى خديجة فتزوده لمثلها، حتى فجته الحق وهو في غار حراء، فجاءه الملك فيه، فقال: اقرأ، فقال له النبي صلى الله عليه وسلم ما أنا بقارئ، فأخذني فغطني حتى بلغ مني الجهد، ثم أرسلني فقال: اقرأ، فقلت: ما أنا بقارئ، فأخذني فغطني الثانية حتى بلغ مني الجهد، ثم أرسلني فقال: اقرأ، فقلت: ما أنا بقارئ، فأخذني فغطني الثالثة حتى بلغ مني الجهد، ثم أرسلني فقال: {اقرأ باسم ربك الذي خلق، خلق الإنسان من علق، اقرأ وربك الأكرم، الذي علم بالقلم، علم الإنسان ما لم يعلم}. فرجع بها ترجف بكادها وفؤاده، حتى دخل على خديجة، فقال: زمّلوني زمّلوني، فزملوه حتى ذهب عنه الروع، فقال: يا خديجة، ما لي؟ وأخبرها الخبر، وقال: قد خشيت على نفسي، فقالت خديجة رضي الله تعالى عنها له: كلاً، أبشر، فوالله لا يخزيك الله أبداً؛ إنك لتصل الرحم، وتصدق الحديث، وتحمل الكل، وتقري الضيف، وتعين على نوائب الحق، ثم انطلقت به خديجة حتى أتت به ورقة بن نوفل بن أسد بن عبد العزى بن قصي، وهو ابن عم خديجة؛ أخو أبيها، وكان امرأ تنصر في الجاهلية، وكان يكتب الكتاب العربي، فيكتب بالعربية من الإنجيل ما شاء الله أن يكتب، وكان شيخاً كبيراً قد عمي، فقالت له خديجة: أي ابن عم، اسمع من ابن أخيك، فقال ورقة: ابن أخي، ماذا ترى؟ فأخبره النبي صلى الله عليه وسلم ما رأى، فقال ورقة: هذا الناموس الذي أنزل على موسى، يا ليتني فيها جذعاً، أكُونُ حياً حين يخرجك قومك، فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم: أومخرجي هم؟ فقال ورقة: نعم؛ لم يأت رجل قط بمثل ما جئت به إلا عودي، وإن يدركني يومك أنصرك نصراً مؤزراً، ثم لم ينشَبْ ورقة أن توفي. وفتر الوحي.

آیات ۱ تا ۵ سوره‌ی علق چنان‌که عرض شد اولین آیاتی است که بر پیامبر نازل شد؛ مابقی آیات سوره در ترتب نزول ظاهراً پس از سوره‌ی بلد نازل شده است. محتوای آیات هم به روشنی تفاوت زمانی را نشان می‌دهد. ما برای یک‌پارچگی سُور، ادامه‌ی آیات را بیان کرده و شرح می‌نماییم. اما باید دقت کرد که در خوانش منطبق بر شأن نزول، این آیات پس از سوره‌ی بلد که سی و چهارمین سوره است خوانده شود.

آیات ۶ تا ۸:

كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَاطِغَى ۖ ۶ أَنْ رَأَاهُ اسْتَغْنَى ۖ ۷ إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَى ۖ ۸

چنین نیست، انسان بسیار طغیان می‌کند. چون خود را بی‌نیاز بیند. بی‌گمان بازگشت به سوی پروردگار تو است.

طغی:

مقایس: هو مجاوزة الحدّ فی العصیان و طغی السّیل اذا جاء بماء کثیر لما طغی الماء یريد خروجه عن مقدار، و طغی البحر: هاجت امواجه.

التحقیق: هو الارتفاع و التجاوز عن حدّ المتعارف مادياً أو معنوياً.

طغی تجاوز و خروج از حدّ متعارف است، به همین جهت گفته شده است: طغی الماء، یا طغی البحر؛ وقتی امواج به ارتفاع بالاتر از حدّ عادی می‌رسد.

همان‌طور که عرض شد این آیات ارتباط معنایی به آیات قبلی ندارد، و می‌توان اطمینان داشت که در دو بازه‌ی زمانی مختلف نازل شده است. بنابراین تلاش برای ارتباط معنایی بین آیات بی‌فایده است.

انسان از حدود خودش تجاوز می‌کند. در مقابل واژه طغیان لغت سرکشی را قرار داده‌اند؛ اما به این جهت که خودِ واژه‌ی طغیان در فارسی نیز استعمال می‌گردد، شاید افاده‌ی معنای بهتری بکند. طغیان تجاوز از حدّ است. برای همین طغی الماء استعمال می‌شود. چرا انسان طغیان می‌کند؟ علّت در آیه‌ی بعدی بیان می‌گردد: أَنْ رَأَاهُ اسْتَغْنَى؛ خود را از همه بی‌نیاز می‌بیند. از خدا و غیر خدا توهّم استغناء پیدا می‌کند. می‌پندارد خودش مالک همه‌ی امور زندگیش است؛ توهّم

بی‌نیازی، نتیجه‌اش طغیان است. این حال که در انسان نشست، همه چیز را برای خودش می‌خواهد، چرا که مظهر خودخواهی می‌گردد. بنابراین هر روز طغیانش نیز بیشتر می‌گردد.

عَلَّتْ بیان شده در کریمه بسیار مهمّ و قابل تأمل برای همه‌ی ما است. این آیات درباره‌ی کفّار مشرک نیست! دَقَّتْ بفرمایید درباره‌ی همه‌ی انسان‌ها است. به بیان ادبا الف و لام الانسان جنس است، و مرادش جنس انسان است. ممکن است این استغناء همه‌ی ساحات زندگی ما را دربرنگرفته باشد؛ و فقط زمان‌هایی خود را نشان دهد، اما اگر برای درمانش چاره نکنیم همه‌ی زندگیمان را خواهد گرفت.

راهی برای نجات از این مهلکه در آیه‌ی بعدی بیان می‌شود: **إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرَّجْعَىٰ**؛ نهایت همه‌ی موجودات خداوند متعال است. این باور که مسیر انسان به خداوند خواهد انجامید، ریشه‌ی استغنا را در انسان خشک می‌کند.

الائمه (عليهم السلام): **أَنَّ فَقَرَاءَ الْمُؤْمِنِينَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ قَبْلَ أَغْنِيَائِهِمْ بِسَبْعِينَ خَرِيفًا وَأَمَّا الْغَنِيُّ فَإِنَّهُ مُطْعَىٰ لِقَوْلِهِ تَعَالَى: إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ**، **أَنَّ رَأَهُ اسْتَغْنَىٰ**.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۸، ص ۲۳۲ / إرشادالقلوب، ج ۱، ص ۱۵۹

ائمه (عليهم السلام): فقیران مؤمنین هفتاد سال زودتر از ثروتمندان وارد بهشت می‌شوند و اما ثروتمند سرکشی می‌کند چنان‌که خدای تعالی می‌فرماید: **إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ**، **أَنَّ رَأَهُ اسْتَغْنَىٰ**.

آیات ۹ تا انتهای سوره:

أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى ۹ عَبْدًا إِذَا صَلَّى ۱۰ أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ عَلَى الْهُدَى ۱۱ أَوْ أَمَرَ بِالْتَّقْوَى ۱۲ أَرَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى ۱۳ أَلَمْ يَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى ۱۴ كَلَّا لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ لَنَسْفَعًا بِالنَّاصِيَةِ ۱۵ نَاصِيَةٍ كَاذِبَةٍ خَاطِئَةٍ ۱۶ فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ ۱۷ سَنَدْعُ الزَّبَانِيَةَ ۱۸ كَلَّا لَا تَطِعُهُ وَ اسْجُدْ وَ اقْتَرِبْ ۱۹

آن کسی که نهی می‌کرد را دیدی؟ بنده‌ای را که نماز می‌خواند! چه بینی! اگر او هدایت یافته باشد. یا این که دعوت به تقوا کند. چه پنداری اگر تکذیب کند و روی برگرداند؟ مگر نمی‌داند که خداوند همواره (او و همگان را) می‌بیند. چنین نیست! اگر دست بر ندارد، ناصیه‌ی (موی جلوی پیشانی) او را سخت خواهیم گرفت. ناصیه‌ی هر تکذیب‌کننده‌ی خطاپیشه‌ای را. حال هر که را می‌خواهد صدا کند! ما نیز مأموران جهنم را صدا خواهیم کرد. آن‌چه او می‌پندارد نیست، به او توجه نکن، سجده کن و تقرّب بجوی.

أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى، عَبْدًا إِذَا صَلَّى؛

مطابق روایات مراد از عبد پیامبر اکرم است. این تطبیق با توجه به آیه‌ی آخر سوره که خطاب به پیامبر می‌باشد، تأیید می‌گردد. ظاهراً کسی که پیامبر را از نماز نهی کرد، و ایشان را آزار داد، بر طبق روایات ابوجهل است. نماز خواندن پیامبر در این سوره خود نشان می‌دهد که این آیات در ادامه‌ی آیات ابتدایی سوره‌ی علق نازل نشده است. البته لزومی هم ندارد که پس از تشریع عمومی نماز نازل شده باشد، چرا که نقل‌هایی از نماز خواندن پیامبر پیش از تشریع عمومی وجود دارد.

یک روایت در تطبیقی که عرض شد نقل می‌گردد:

الرَّسُولُ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ): حَدَّثَنِي أَبُو هُرَيْرَةَ جَاءَ أَبُو جَهْلٍ إِلَى النَّبِيِّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) وَهُوَ يُصَلِّي لِيَطَأَ عَلَى رَقَبَتِهِ فَجَعَلَ يَنْكُصُ عَلَى عَقْبَيْهِ فَقِيلَ لَهُ مَا لَكَ قَالَ إِنَّ بَيْنِي وَبَيْنَهُ خُنْدَقًا مِنْ نَارٍ مَهُولًا وَرَأَيْتُ مَلَائِكَةً ذَوِي أُجْنَحَةٍ فَقَالَ النَّبِيُّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) لَوْ دَنَا مِنِّي لَأَخْتَطَفْتُهُ الْمَلَائِكَةُ عَضُوءًا عَضُوءًا فَنَزَلَ أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى الْآيَاتِ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۸، ص ۲۳۲ / بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۶۰

پیامبر (صلی الله علیه و آله): حدیقه و ابوهریره گویند: ابوجهل به نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمد در حالی که آن حضرت در نماز بود و می‌خواست ضربه‌ای بر گردن آن حضرت وارد کند، اما او به سمت عقب برمی‌گشت. از او پرسیدند: «تو را چه شده است». گفت: «بین من و او خندق هولناک از آتش بود و فرشتگانی بالدار را دیدم». پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «اگر به من نزدیک می‌شد فرشتگان بند بند وجودش را گرفته و قطع می‌کردند». پس از این ماجرا آیه: أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى... نازل شد.

أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ عَلَى الْهُدَى، أَوْ أَمَرَ بِالتَّقْوَى؛

این کریمه تصریح آشکاری بر هدایت پیامبر اکرم است. ایشان هم هدایت شده بودند، و هم دیگران را به تقوای الهی دعوت می‌کردند.

أَرَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى، أَلَمْ يَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى؛

آن‌که پیامبر را آزار داد، اهل تکذیب است، و از حقایق روی برمی‌گرداند. او نمی‌داند که همواره در محضر خدا است و خداوند او را می‌بیند؟! این جمله استفهام انکاری است. اگر باور داشت، باور و اعمالش چنین نبود. این کریمه برای همه‌ی شنوندگان راه‌گشاست.

كَلَّا لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ لَنَسْفَعًا بِالنَّاصِيَةِ، نَاصِيَةٍ كَاذِبَةٍ خَاطِئَةٍ، فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ، سَدَّعُ الزَّبَانِيَةَ؛

سفع گرفتن شدید است. ناصیه پیشانی و موی جلوی پیشانی است. انجام این شخص و مانند آن در این آیات بیان می‌گردد. او با سختی و گرفته شدن موی پیشانی‌اش در دوزخ جای خواهد گرفت؛ در حالی که هیچ راه فراری ندارد. همه‌ی یارانی که گمان می‌کرد روزی به فریادش خواهند رسید، آن‌جا هیچ‌کاره‌اند؛ و تنها مواجهه‌اش با مأمورین دوزخ خواهد بود.

كَلَّا لَا تُطَعُّهُ وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ؛

خطاب پایانی سوره به پیامبر اکرم است. این سوره با ایشان آغاز و با ایشان پایان می‌پذیرد. خداوند متعال به محبوبش می‌گوید به حرف‌های این شخص توجه نکن. نماز خود را بخوان و به من نزدیک شو. سجده در این آیه به احتمال زیاد دلالت بر نماز دارد. چرا که سجده اوج بندگی و نماز می‌باشد.

عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنِ الْوَشَاءِ قَالَ سَمِعْتُ الرِّضَا (عليه السلام) يَقُولُ أَقْرَبُ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَهُوَ سَاجِدٌ وَذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ.

الكافي، ج ۳، ص ۲۶۴ / من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۲۰۹

وَشَاءَ گوید: شنیدم امام رضا (علیه السلام) می فرماید: نزدیکترین حالت بنده به خدا هنگامی است که او در سجده است و این کلام خداوند عزوجل است که فرمود: وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ.

عَوَالِي اللَّتَالِي، رُوِيَ فِي الْحَدِيثِ أَنَّهُ لَمَّا نَزَلَ قَوْلُهُ تَعَالَى: وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ سَجَدَ النَّبِيُّ (صلى الله عليه و آله) فَقَالَ: فِي سُجُودِهِ أَعُوذُ بِرِضَاكَ مِنْ سَخَطِكَ وَبِعَافَاتِكَ مِنْ عِقُوبَتِكَ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْكَ لَا أَحْصِي ثَنَاءً عَلَيْكَ أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَى نَفْسِكَ. تفسير اهل بیت علیهم السلام ج ۱۸، ص ۲۳۶ / مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۳۲۱

در احادیث روایت شده که وقتی آیه وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ نازل شد، پیامبر (صلی الله علیه و آله) به سجده افتاد و در سجده می گفت: «به خاطر گرفتار نیامدن به خشم تو، به رضای تو پناه می آورم و از این که عقوبت تو دامن گیرم شود، به بخشش تو، و از خودت به خودت پناه می آورم. آن چنان که تو خود را ستوده ای هستی، من نمی توانم چنان ستایشی از تو به جای آورم».